

آن سلیمانِ مُلکِ سرداران

جنگ، اصولاً پدیده نیکویی نیست؛ چه متقارن چه نامتقارن، چه رودر رو چه نیابتی و چه بدّری و چه ببازی. چراکه در هر صورت وقتی گردوغبار جنگ خوابید، تازه باید بنشینی و با همو که می‌جنگیدی بگویی و بشنوی؛ آن هم پس خسارات مادی و معنوی فراوان و اغلب غیرقابل جبران.

با این حال همین پدیده که همواره همچون بختکی بر سر تاریخ بشریت سنگینی کرده و نقاط سیاهی در جغرافیای تمدن انسانی از خود برجای گذاشته، عوارض ناخواسته بابرکتی نیز داشته است. فی‌المثل دو جنگ عالمگیر در قرن بیستم باوجود تلفات هولناک، چشم وجدان آدمیان را باز کرد تا جایی‌که امروزه تصوّر بروز جنگی دیگر در قارّه سبز بسیار دور از ذهن می‌نماید.

این قاعده درباره جنگ هشت ساله عراق با ایران نیز صادق است. با وجود حجم بسیار وسیعی از خسارات جانی و مالی که بر هر دو کشور وارد شد، نسلی از فرماندهان نظامی در طول دوره دفاع مقدس پرورش پیدا کرد که مرزهای میلیتاریسم ایدئولوژیک را جابجا نمود. در آن دوره بود که چه در ارتش متلاشی شده ایران بعد از انقلاب و چه در سپاه تازه تأسیس پاسداران انقلاب اسلامی، نیروهای ظهور و بروز کرده و پرورش یافتند که هریک به تنهایی می‌توانند نمادی از قهرمانی و یادآور پهلوانان نامیرای تاریخ حماسی-اسطوره‌ای ایران باشند. شهیدان چمران، صیاد شیرازی، فکوری، مهدی باکری و... تنها و تنها به واسطه جنگ بود که فرصت اظهار وجود پیدا کرده و در تاریخ این مرزبوم جاودانه شدند. اینان سرمایه‌های معنوی و فرهنگی و اسطوره‌ای ایران زمین هستند که پیشتر نظایر آنها را در دل تاریخ دیرپای ایران دیده و درباره اشان خوانده‌ایم؛ شخصیت‌هایی همچون بابک خرم‌دین، ابومسلم خراسانی، محمدتقی خان پسیان، ستارخان و باقرخان و...

جنگ تحمیلی هشت ساله عراق و ایران، همچنانکه گفتیم، عرصه‌ای بود برای کشف، ظهور و پرورش استعدادهای کم‌نظیری که هنوز هم عطر وجودشان از جامعه ما رخت بر نبسته است. گونه شناسی این سرداران که شاید در زمانه و زمینه خود در هیچ دانشگاه جنگی تعلیم ندیده بودند، شاید بتواند پرتوی بر بخشی از تاریخ انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران بیفکند و پرده از روی برخی حقایق، بردارد. به گمان من سرداران سپاه ایران اسلامی که در طول جنگ هشت ساله متجلی شدند، به چند دسته یا گونه تقسیم می‌شوند که هریک اثرات خاص خودشان را

دارند:

اول: فرماندهانی که در جریان دفاع مقدس بالیدند و چه بسا در سرنوشت نهایی آن نیز مؤثر بودند اما تا پایان جنگ به فیض عظمای شهادت نائل آمدند؛ بزرگمردانی نظیر شهیدان حسن باقری، مهدی و حمید باقری، همت و زینالدین و امثال ایشان که امروزه بخش پرافتخار تاریخ دفاع مقدس را تشکیل می‌دهند. ناگفته نماند که با توجه به روحیات خاصی که این بزرگوران داشته‌اند بعید است که اگر می‌ماندند و وارد دوران پساجنگ نظام جمهوری اسلامی ایران می‌شدند، می‌توانستند خود را با تحولات عظیمی که در سه دهه گذشته در ساختار نظام روی داده است وفق بدهند و ای بسا به حاشیه رانده شده و به محاق خاموشی و فراموشی می‌رفتند.

دوم: فرماندهانی که از معرکه جنگ جان سالم به در برده، به درجات بالای نظامی دست یافته و تحصیلات عالی خود را ادامه دادند اما در همراهی و همگامی با سپاه پساجنگ، با فراز و نشیب‌هایی روبرو شده و در نهایت نتوانستند با شرایط جدید کنار بیایند و به تعبیری، خرج خود را از دیگر هم‌زمان خویش جدا کردند؛ آنان که با عصر نوین از تاریخ نظام و سپاه، توانسته بودند سازگار شوند، چهره‌هایی نظیر سرداران حسین علایی، داود کریمی، مجید زهدی، مصطفی مولوی، جمشید نظمی و... که با وجود جایگاه بسیار ممتازی که در دوران دفاع مقدس داشته و شجاعانه از کیان این ملت دفاع کرده بودند، توسط سیستم نوپدید که چندان نسبتی با سازوکارها و فرهنگ خاص سپاه در دهه اول تاریخش ندارد، پس زده شدند و حذف گردیدند و برخی نیز همچون سردار شهید احمد کاظمی پیش از آن که به سرنوشت یاران همفکرشان دچار شوند از بخت و طالع خوش، شربت شهادت نوشیدند و عاقبت به خیر شدند.

سوم: فرماندهانی که پس از جنگ، سودای سیاست و صدارت و رقابت برای کسب قدرت در سر پروراندند و البته ان شاءالله به قصد قربت و به نیت خدمت رخت رزم از تن کردند و به خیل سیاست پیشگان پیوستند. سرداران محسن رضایی و محمدباقر قالیباف و در رده‌ای پایین‌تر امثال اسماعیل کوثری و دهها فرمانده عالیرتبه ای را که وزیر و وکیل و مدیر شدند می‌توان در این گونه جای داد.

چهارم: دسته دیگر از سپاهیان رده بالای دوره دفاع مقدس همانان هستند که نوعاً از دنیای ذهنی نظام‌گری ایدئولوژیک فاصله چندانی نگرفته به نحوی حرفه‌ای به انجام وظیفه در راستای وظایف سازمانی خود ادامه دادند. بزرگانی همچون سرداران محمد باقری، غلامعلی رشید و زنده یاد قاسم سلیمانی از این دست فرماندهان بودند. اینان هرچند ممکن است هوش بالای سیاسی داشته، راه‌های پیشرفت سیاسی را

نیز بیش از همگان نشان می‌شناختند، به آرمان‌های نظامی، اعتقادی خود پشت نکرده و کم و بیش روحیه سپاهی- بسیجی خود را حفظ و هویت خود را ذیل عنوان سرباز ولایت تعریف نمودند؛ گرچه در برهه‌ای از تاریخ نیز رفتاری پرسش برانگیز از خود نشان داده و مثلاً به رئیس‌جمهور وقت، سید محمد خاتمی، نامه‌ای به انواع عتاب آلوده نگاشته و زبان به تهدید او نیز گشودند. اما چنین کنش‌هایی در مجموعه کارنامه ایشان چندان وزنی نداشته است. از آنجا که در این مقال قصد ادای احترام به سردار رشید اسلام، شهید سپهبد قاسم سلیمانی را دارم می‌کوشم شخصیت و عملکرد او را در قالب چهارم بررسی‌شده و در معرض داوری قرار دهم.

حاج قاسم سلیمانی، همچنانکه خود نیز تصریح کرده بود، به معنای واقعی و اتم کلمه سرباز ولایت بود. بدین مفهوم که هوش و استعداد و توانایی‌های فردی، ذاتی و اکتسابی خود را وقف تحقق منویات فرمانده کل قوایش نموده بود و هرگز لحظه‌ای در این مسیر، غفلت و سستی و تردید به خود راه نداد. برای سردار سلیمانی دفاع مقدس هرگز پایان نپذیرفت؛ بلکه جغرافیای جبهه‌های آفندی و پدافندی برای او تغییر کرد. بنابراین او از سال 1359 شمسی همواره در حال جنگ با دشمنی بود که رهبرش مختصات آن را تعیین می‌کرد. دانسته نیست که رویکردها و تمایلات سیاسی حاج قاسم به چه سمت و سویی بود و چه بسا اگر رو به دنیای سیاست می‌آورد سرنوشت دیگری پیدا می‌کرد؛ اما همین ابهام در مواضع سیاسی او حاکی از آن است که تا آخرین لحظه عمر یک نظامی تمام عیار که سلسله مراتب را می‌فهمد و رعایت می‌کند باقی ماند. نه به فعالیتی اقتصادی دست زد، نه در انتخاباتی از کسی حمایت و نه کسی را تخریب کرد و جز در یک مورد که نامه‌ای امضا کرد و ذکرش رفت به کنشگری سیاسی نپرداخت هرچند در دوران خدمتش در سپاه قدس، فعل و قول و تقریرش طنین سیاسی پیدا می‌کرد آن هم در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی. به دیگر سخن، او خواسته یا ناخواسته به نوعی وزیر امور خارجه ایران در عرصه منازعات منطقه‌ای بود. با این حال نه گول کاریزمای شخصی خود و نه فریب وسعت اختیارات و گستره حیطه عملش را خورد و با وجود این که عملاً مرد اول نظامی کشور بود، هرگز نظم موجود سپاه و سلسله مراتب آن را زیرپا نهاد و حاشیه‌ای مدیریتی ایجاد نکرد. صرف نظر از نتایج طبعی و قهری آنچه حاج قاسم در سپاه قدس انجام داد، که باید قضاوت درباره آن را به قاضی بمرحم تاریخ سپرد، باید اذعان داشت که آن شهید جلیل‌القدر الگویی تمام و کمال برای آنانی است که مسیر نظامی‌گری ایدئولوژیک را در پیش گرفته‌اند. حیات طیبه او می‌تواند نمونه‌ای قابل تقلید برای جوانانی باشد که نه از سر هوس قدرت بلکه برپایه

نیست خدمت رو به نظامی‌گری می‌آورند. سرنوشت یاران و هم‌زمان سردار سلیمانی در دوران دفاع مقدس، که در ذیل چهار مقوله مذکور برشمردیم، آینه عبرتی است که باید همواره نصب العین سپاهیان و ارتشیان و بسیجیان باشد؛ حرکت در پشت سر ولایت آن هم نه به قصد بالارفتن از پله‌های قدرت، حاج قاسم دستکم در دو دهه پایانی عمرش سیاستمداری در لباس نظامی بود اما هرگز دامن به آرایشهای سیاست و جاه طلبی نیالود و یک سرباز تمام عیار باقی ماند. او مصداق بارز این بیت لسان الغیب بود که:

**آشنایان ره عشق در این بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده**

سردار سلیمانی حتی با شهادت خویش نیز آخرین خدمت صادقانه‌اش را به نظام جمهوری اسلامی به انجام رساند. کشور عزیز ما در روزهای مقارن شهادت او زخم‌هایی بر تن داشت که موجب شکافهای عمیق و فزاینده‌ای بین گروه‌های سیاسی مختلف و حاکمیت شده بود. شهادت حاج قاسم و مجموعه مراسمی که برای بزرگداشت او ترتیب داده شد، حداقل در کوتاه‌مدت، به نوعی آن شکاف‌ها را پر کرد و باعث هم آوازی جناح‌های متعدد سیاسی شد.

خدایش پیام‌رزا بزرگا مردا که او بود!

به نقل از: siaasatnegaar@